

فرانکلین به اردو می رود

پولت بورژوا

تصویرگر: برندا کلارک

مترجم: جواد کریمی



فرانکلین می‌توانست اعداد دورقمی را بشمرد و بند کفش‌هایش را ببندد. او تا حالا با هم‌کلاسی‌هایش به ناوایی، ایستگاه آتش‌نشانی و فروشگاه حیوانات خانگی نرفته است. امروز قرار است او و هم‌کلاسی‌هایش به موزه بروند. فرانکلین آن قدر هیجان دارد که حتی نمی‌تواند صبحانه‌اش را تمام کند.





موزه پله‌ها و دره‌های زیادی داشت.
فرانکلین گفت: «وای، چقدر بزرگه.»
سگ آبی جواب داد: «باید هم بزرگ باشد. توی موزه دایناسورهای واقعی دارند.»



